خارج اصول

جلسه78 \* سه شنبه 15/ 11/ 98

موضوع: مسأله ی ضد

­­­­­­­­­­­­­­­­­­بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین.

لا حول و لا قوة الّا بالله العلی العظیم.

\*\*\*\*\*\*\*

کلام در تضادّ در مسأله ی ضدّ بود. بحث رسید به فرمایش محقّق نائینی در کتاب «الصلاة فی المشکوک»؛

ایشان در این کتاب می فرماید: مهمّ در اینجا بحث از دو مقام است:

اوّل: آیا در عالم ثبوت، شرطیّت و مانعیّت در ضدّین با هم جمع می شوند یا نه؟

دوّم: بررسی ادلّه ی این باب؛

امّا مقام اوّل(امکان اجتماع مانعیّت و شرطیّت)

این مقام دو مرحله دارد: تکوینیّات و تشریعیّات.

اما در تکوینیّات:

شرطیّت شرط این است که مقتضی کامل نمی شود مگر اینکه شرط آن حاصل شود مانند اتّصال نار با محروق؛ احراق آتش باعث احتراق چوب نمی شود مگر با اتّصال آتش به چوب؛ و مانعیّت مانع این است که بعد از حصول مقتضی و شرط، مانع از تأثیر مقتضی می شود. در نتیجه احراق، متوقّف بر سه مطلب است: مقتضی کامل(یعنی واجد شرایط) و عدم المانع.

با توجّه به این مطلب ترتیب بین مقتضی، شرط و عدم المانع محسوس است.

ان قلت: طبق این حرف، علّت، مرکّب از یک امر وجودی و یک امر عدمی است.

قلت: علّت عبارت است از مقتضی و شرط؛ عدم المانع جزء علّت نیست بلکه «متوقّف علیه» است یعنی فقط توقّف را حاصل می کند نه علّیّت را.

[استاد:] نمی شود بگوییم چیزی «متوقّف علیه» هست ولی «علّت» نیست.

در ادامه می فرماید:

در باب تکوینیّات، شرط متمّم فاعلیّت مقتضی است.

قبلاً بحث در این بود که مقتضی و مانع ضدّان هستند لذا با هم جمع نمی شوند. حال محقّق نائینی می فرماید شرط و مانع نیز ضدّان هستند و با هم جمع نمی شوند زیرا شرطیّت، جزء مقتضی است. و همانطور که شرط و مانع در مرحله ی وجود با هم جمع نمی شوند، در مرحله ی اقتضاء نیز با هم جمع نمی شوند.

حال در بحث لباس مصلی «مأکول اللحم بودن» شرط است و «غیر مأکول اللحم بودن» مانع است؛ آیا این دو می توانند با هم جمع شوند یا نه؟ سیأتی.[[1]](#footnote-1)

(پایان)

1. . و إنّما المهمّ في المقام هو البحث أوّلا عن إمكان اجتماعهما [3] في الضدّين أو امتناعه، ثم تنقيح ما يستفاد في مقام الإثبات من أدلّة الباب. أمّا الأوّل: فلا يخفى أنّ امتناعه من فروع امتناع الجمع بين الضدّين [4]، و يلحقه في الوضوح. أمّا في التكوينيّات فظاهر، لأنّ مناط شرطيّة الشرط [5] و كونه‌ من أجزاء العلّة هو توقّف تماميّة المقتضي- فيما له من التأثير في إفاضة المعلول- على وجوده، كمجاورة النار للأجسام القابلة للاحتراق بها، فإنّها إنّما تكون محترقة لها بالمجاورة، لا بنفس ذاتها. و مناط مانعيّة المانع هو دفاعه عن تلك الفاعليّة، و دفعه لذلك التأثير الحاصل للمقتضي بمعونة شرطه، كما إذا كان ما جاورته النار ذا رطوبة حافظة له دافعة لتأثيرها في إحراقه، و نحو ذلك، و بهذا الاعتبار [1] عدّ عدم المانع أيضا من أجزاء العلّة، و إلّا فالذي‌ يترشّح عنه وجود المعلول هو المقتضي و إن كان رشحه له متوقّفا على اجتماع الأمرين، و تنحسم مادّة الإشكال [1] في عدّ العدم من أجزاء علّة الوجود بذلك، و يتّضح سرّ الترتّب و الطوليّة [2] بين أجزاء‌ العلّة في كلا طرفي التأثير في وجود المعلول و عدمه من ذلك، فلا يكون للشرط أثر لا وجودا و لا عدما إلّا بعد وجود المقتضي، و لا للمانع أيضا إلّا بعد اجتماع الأمرين. و كيف كان فمقتضى كون الشرط متمّما [1] لفاعليّة المقتضي في إفاضة المعلول، و كون المانع كاسرا و دافعا لتلك الفاعليّة الحاصلة للمقتضي بمعونة شرطه هو امتناع أن يجتمع مناط الأمرين و شأنيّتهما [2]، فضلا عن فعليّتهما التي عرفت الترتّب و الطوليّة‌ فيها [1] إلّا في ممكني الجمع، و يكون التضاد الموجب لامتناع اجتماع الأضداد هو الموجب لامتناع اجتماعهما [2] في الضدّين. (رسالة الصلاة في المشكوك (للنائيني، ط - الحديثة)، ص: 124‌) [↑](#footnote-ref-1)